

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پایگاه اینترنتی
صادقین
معرفی آثار عالم ربانی آقای حاج سید حسین یعقوبی قائمی مدظلہ العالی

مدت‌ها بود مسأله‌ی مصرف کردن وجوهات فکرم را به خود مشغول کرده و گاهی مرا مضطرب می‌نمود. با اینکه در آن وقت فقط دو دینار از جناب آیت الله سید عبد الهادی شیرازی رحمه الله شهریه داشتم و گویا پول نانی هم به ما می‌دادند، ولی با خود می‌گفتم: درست است که من به سیادت خود یقین پیدا کرده‌ام و شاید استفاده از سهم سادات برایم اشکالی نداشته باشد، لکن آیا مصرف نمودن سهم امام علیه السلام را روی چه میزانی صحیح بدانم؟ به خصوص وقتی فهمیدم بعضی از علمای گذشته سهم امام را دفن می‌کرده‌اند و بعضی به امید یاری کردن حضرت صاحب الامر علیه السلام آن را صرف تهیه‌ی اسلحه نموده و یا دست به دست نزد یکدیگر امانت می‌گذاشته‌اند، بیشتر دچار اضطراب شدم.

در آن وقت حالت توسل در من بسیار قوی بود و به قدری ربطم با ائمه‌ی اطهار علیهم السلام محکم بود که هرگاه چیزی از آنان درخواست می‌کردم طوری بود که گویا در عالم خارج با کسی صحبت می‌کنم و از او حاجت می‌طلبم. یک روز حالت انقطاعی در من پیدا شد و عرض کردم: یا امام زمان! من می‌دانم که شما صدای مرا می‌شنوید و می‌توانید جواب دهید. از شما درخواست می‌کنم که این مسأله را برایم روشن فرمایید. اگر کوچک‌ترین اشکالی در مصرف سهم مبارک امام وجود دارد به من بفهمانید تا مصرف نکنم.

در آن وقت عقیده و حال این طور بود که اگر اشکالی داشته باشد آن حضرت - صلوات الله علیه - به طریقی در خواب یا بیداری مرا نهی خواهند کرد و الا معلوم می‌شود که راضی هستند؛ لذا این مطلب را به زبان آورده، عرض کردم: آقا جان! چنانچه سکوت بفرمایید بنده همین را دلیل رضایت شما به حساب می‌آورم! و در ضمن، مدتی را برای این منظور در نظر گرفتم.

کم کم مدت معین به پایان می‌رسید و هنوز خبری نشده بود و من سخت نگران بودم. تا اینکه روزی مجدداً متوسل شده، عرض کردم: آقا جان! مهلت دارد تمام می‌شود، پس جواب مسأله چه شد؟

پس از این توسل به قلبم الهام شد که نزد آیت الله آقای حاج سید محمد هادی میلانی - رضوان الله علیه - رفته، قضیه را با ایشان در میان گذارم. البته تا آن زمان هیچ آشنایی و رابطه‌ای با ایشان نداشتم. فقط می‌دانستم که در کربلا خارج فقه و اصول را تدریس می‌کنند و از دور ایشان را فردی موقر می‌دیدم.

همراه با جناب آقای نجابت به حضور آن عالم جلیل القدر رفته، مسأله را عنوان کردیم.

عرض کردم: دلیل علما و مراجع در اخذ سهم مبارک امام چیست؟ ایشان پس از لحظه‌ای تأمل فرمود: مراجع به منزله‌ی وکیل امام علیه السلام هستند؛ زیرا به مردم امر شده است که در زمان غیبت در امورات خود به آنها مراجعه کنند؛ لذا سهم مبارک امام را به عنوان وکالت می‌گیرند.

پرسیدم: آیا وکالت در تصرف هم دارند؟ فرمود: علمای اعلام می‌فرمایند: ما اجمالاً علم داریم که مصرف سهم امام به این شکلی که معمول است مورد رضایت امام زمان علیه السلام می‌باشد.

پاسخ ایشان مرا سخت مضطرب کرد؛ زیرا می‌دیدم بعضی از کسانی که سهم امام را مصرف می‌کنند اصلاً تابع مقام ولایت آن حضرت نیستند! و مطمئناً امام زمان - روحی فدا - راضی به این نوع تصرفات نمی‌باشند.

همان‌جا قلباً به حضرت - صلوات الله علیه - متوسل شده، درخواست کمک کردم. مجدداً به دلم الهام شد از ایشان سؤال کنم که خود ائمه علیهم السلام در زمان حیات‌شان این وجوهات را چگونه مصرف می‌کردند؟

جناب آیت الله میلانی رحمه الله که گویی از سؤال حقیر خوش‌شان آمده بود پاسخ دادند: تا آنجا که ما اطلاع داریم ائمه‌ی معصومین علیهم السلام خمس را تماماً اخذ می‌کردند و نصف آن را بین سادات تقسیم می‌نمودند. و چون آنها را به منزله‌ی عایله‌ی خودشان می‌دانستند اگر به حد کافی نبود از سهم خود متمیم می‌کردند و چنانچه زیاد می‌آمد در هر جا که خودشان صلاح می‌دانستند مصرف می‌کردند.

بعد از فرمایش ایشان یک مرتبه مثل چراغی که در قلب روشن شود اعتماد عجیبی در قلبم پیدا شد و یقین پیدا کردم که مصرف سهم امام علیه السلام برای سادات صحیح‌النسب و نیازمند و عفیف و متدین هیچ اشکالی ندارد.

آنگاه ملهم شدم که اگر الآن امام زمان - عجل الله فرجه - ظاهر شوند ایشان هم به سیره‌ی اجداد طاهرین خود رفتار کرده، آن را هیچ تغییری نخواهند داد؛ لذا استفاده از سهم امام را برای خود بدون مانع یافتیم.

علاوه بر آن بعدها صریحاً و بالخصوص از سوی عالمی جلیل‌القدر و مجتهدی روشن برای تصرف سهم امام علیه السلام مأذون شدم. خود آیت الله میلانی رحمه الله نیز به حقیر اذن داده، فرمود: شما علی‌الاطلاق مجاز هستید. سپس فرمود: شما از طرف من وکیل هستید که هر طور صلاح بدانید مصرف نمایید. مرحوم انصاری هم به حقیر در اخذ و تصرف، اجازه‌ی مطلق دادند. در زمان آیت الله بروجردی رحمه الله نیز از ایشان اجازه گرفتیم. و بدین ترتیب اضطرابم کاملاً برطرف شد و ظاهراً و باطناً مطمئن شدم که مصرف سهم امام به قدر نیاز برایم بدون اشکال است.

در ضمن، همین قضیه موجب آشنایی ما با آیت الله میلانی شد؛ لذا بعد از آن گاهی به نمازشان می‌رفتیم. ایشان نیز در جلسات ما شرکت می‌کردند و کم‌کم حالت ربطی بین ما پیدا شد، به طوری که بعضی از حالات خود را برای ایشان نقل می‌کردم. ایشان هم با نظر لطف و ارادت با حقیر دوستی می‌کردند.

در اینجا مناسب است برخی از مطالبی را که بین ما و آن بزرگوار رد و بدل گردیده نقل نمایم.

ابتدا باید نکته‌ای را یادآور شوم: عبادت وقتی روی نفس تأثیر مطلوب می‌گذارد که با حضور قلب انجام گیرد. حضور قلب نیز با پراکندگی افکار میسر نیست. به این لحاظ فکر جمع، شرطی بسیار مهم و اساسی برای حضور قلب می‌باشد. از طرف دیگر یکی از آثار عبادت صحیح، رفع پراکندگی افکار و جمع شدن فکر است. بنا بر این فکر جمع، از یک سو شرط حضور قلب و از سوی دیگر نتیجه‌ی آن است.

راههایی که از سوی بزرگان برای جمع شدن فکر پیشنهاد شده است عمدتاً به منظور تحصیل شرط حضور قلب می‌باشد و الاً به خودی خود قرب آور نیست.

در مورد توجه به حق تعالی نیز راهها و مطالب زیادی گفته شده است. در این میان، آنچه که قطعی است و ناگزیر باید پذیرفت این است که توجه کردن به خدای متعال بدون «وسیله» صحیح نیست « و ابتغوا إليه الوسيلة ».

که البته مصداق این وسیله می‌تواند نماز، تلاوت قرآن، یا دعا و ذکر و زیارت باشد. هم‌چنان که ممکن است خود وجود شریف امام علیه السلام آن را محقق گرداند. در هر حال، وسیله از امور ضروری توجه به خدای متعال می‌باشد. زیرا اگر واسطه‌ای در کار نباشد انسان ناگزیر چیزی را در ذهن خود درست می‌کند و در واقع آن را می‌پرستد، نه خدا را.

من در آن ایام معمولاً هنگام خوابیدن با حالت توجه می‌خوابیدم. توجهی که در آن وقت داشتم این بود که ابتدا خود را متوجه یک نقطه می‌کردم. در نتیجه، از خود غافل شده و افکارم جمع می‌شد. آنگاه با گفتن اذکار مربوط به وقت خواب حال خاصی برایم پیش می‌آمد.

تا اینکه یک شب هنگام خواب دیدم که دارم از بدنم بیرون می‌روم! یعنی در حالی که بدن مثل مرده روی زمین افتاده بود، قالب مثالی من از آن جدا شد. درست مانند کسی که سال‌ها در جای تنگی تحت فشار بوده و حالا او را در فضای بسیار وسیعی رها کنند.

این حالت آنچنان فرح‌بخش بود که از کثرت لذت دوبار در فضا پشتک زدم! سپس برای گردش به راه افتادم. جابجا شدن برایم خیلی راحت بود و به سادگی می‌توانستم به هر نقطه‌ای که اراده کنم منتقل شوم. وارد شهری از کشورهای خارج شده، به بازار بلور فروش‌ها رفتم. در یک مغازه‌ی بلور فروشی توقف کرده، فردی را دیدم که می‌خواهد یک قوری چینی بخرد و با مغازه‌دار مشغول صحبت است. من به شوخی دستی به پشت گردن او زدم! وی متحیرانه به اطراف خود نگاه کرد. من هم شروع کردم به خندیدن، لکن او نه مرا می‌دید و نه صدای خنده‌ی مرا می‌شنید.

پس از گردش مراجعت کرده، هنگامی که وارد اتاق شدم، پیش از آنکه به بدن ملحق شوم بدنم را که بی‌حس روی زمین افتاده بود دیدم.

این قضیه را برای آیت الله میلانی رحمه الله نقل کردم. ایشان فرمود: این حالی را که برای شما پیش آمده، با تمرین و ریاضت هم می‌توان به دست آورد و حتی اگر نواقص آن را تکمیل کنید می‌توانید چیزی را هم با خود حمل کنید. ایشان با این امور آشنا بود. تخلیه‌ای که بین حکما معروف است همین است. یعنی بدن برای انسان به منزله‌ی لباسی می‌شود که هر وقت بخواهد می‌تواند آن را از خود جدا کند. مرحوم سید عبد الله فاطمی نیز این معنا را داشت. البته تخلیه مراتبی دارد. گاهی در مرتبه‌ی خیال و شبیه خواب دیدن است و گاهی تخلیه‌ی حقیقی است. گفتنی است که من در فکر این کارها نبودم و این حال، خود به خود برایم پیش آمد. تخلیه در این مرتبه، مجرد از ماده است. هر انسانی اگر تعلقات مادی را قطع کند و از ماده مجرد شود می‌تواند خود را تخلیه نماید، اما باید به خاطر داشت که این کار از آثار قرب و از لوازم ایمان نیست.

یک روز هم دست نیاز به درگاه ایزد منان دراز کرده - در حالی که از خدای متعال مضمون دعای حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را که در روز عرفه عرض می‌کند: الهی اطلبنی برحمتک حتی أصل الیک و اجذبنی بمنک حتی اقبل علیک درخواست می‌کردم - عرض کردم: خدایا! کار ما را دیگر تمام کن! آنگاه دعای بسیار شریفی را که مرحوم کفعمی و سید بن طاووس در کتب خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند با حال توجه خاصی خواندم.

شب در عالم رؤیا دیدم قبر حضرت موسی علیه السلام در حدود پانصد متری دریایی بس زیبا و بسیار جذاب و دلربا قرار دارد. من برای زیارت مرقد آن پیامبر بزرگوار به آنجا رفته، پس از زیارت برای تماشای آن دریا مقداری از قبر آن حضرت فاصله گرفتم.

در این حال متوجه شدم که این دریا یک دریای عادی نیست. همه‌اش حیات است و زندگی! سرتاسر آن کشش است و جذابیت! هنوز حدود صد متر تا دریا فاصله داشتم که ناگهان دریافتم اگر قدمی جلوتر روم مرا همچون مغناطیسی که

آهن را جذب می‌کند، چنان به سوی خود خواهد کشید که معلوم نیست سر از کجا درآورم! بلکه اثری از من باقی نخواهد ماند!

از عظمت آن صحنه و از وحشت آن حال، به سرعت به عقب بازگشتم و از خواب بیدار شدم.

وقتی این خواب را برای آن عالم بزرگوار که مدتی از آشنایی حقیر با ایشان گذشته بود نقل کردم، در حالی که ظاهراً خیلی متأسف به نظر می‌رسید، فرمود: آسید حسین! چرا به ما ظلم می‌کنید؟! شما به مطلب می‌رسید و بر می‌گردید! یعنی اگر می‌رفتید نه تنها خودتان، بلکه ما هم بیشتر استفاده می‌کردیم.

آنگاه با کمال تواضع و فروتنی - که شأن عالم نیز همین است - فرمود: شما هر قدمی که جلو می‌روید من هم آن یک قدم را پشت سر شما می‌آیم!

سپس افزود: ضمناً من از این خواب چنین برداشت می‌کنم که شما مانند حضرت موسی از طریق سمع کسب فیض می‌کنید.

و همان طور که آن بزرگوار می‌فرمود، بنده بارها به همین نحو استفاده کرده و فیض برده‌ام. آقای سید عبد الله فاطمی نیز مکرر حقیر را در عالم کشف به صورت حضرت موسی علیه السلام می‌دید.

به هر حال، جناب آیت الله میلانی که در بنده استعداد قابل توجهی می‌دید بسیار مایل بود که حقیر خیلی جدی به درس و بحث اشتغال داشته باشم، لکن بنده کم‌کم احساس می‌کردم که دیگر نیاز چندانی به اشتغالات درسی ندارم و گاهی این معنا را خدمت ایشان گوشزد می‌کردم.

تا اینکه یک روز عرض کردم: هر جای این کتاب «مکاسب» را که از نظر شما بسیار مشکل و پرمطلب است تعیین کنید حاضریم با اندکی مطالعه بیان کنیم. ایشان هم که گویا منتظر شنیدن چنین کلامی بود صفحه‌ای از آن را که عبارات پیچیده و مشکلی داشت باز کرده، فرمود: اینجا را مطالعه کنید و خلاصه‌ی نظر مرحوم شیخ را برای من بگویید. پس از حدود ده دقیقه مطالعه نظر مرحوم شیخ انصاری قدس سره را خدمت ایشان عرض کردم.

آن بزرگوار در حالی که تعجب کرده بود، توقع خود را در مورد ادامه‌ی فعالیت درسی بنده با تعبیر «شما کتک می‌خواهید!» ابراز فرمود. یعنی چرا با چنین استعدادی کوتاهی می‌کنید؟

کم‌کم حسن ظن آن جناب نسبت به حقیر بیشتر شد و ...